



<http://www.arianafghanistan.com>



۲۰۱۸/۵/۱۲

م، نعیم بارز

"اسپینوزا"، دین را، رد کرده، اما،

هستی شناسی و «خدا» بحث بی پایانی است!

محترم ولی آریا، باز هم تحت همان عنوان بغرنج «ستیر و تایپ در فلسفه» که در نوشته دوم خود به توضیح مفهوم آن یک صفحه را تخصیص داده اند، این بار اضافه بر اسم «اسپینوزا و باورمندی دینی» مسایل زیادی را مطرح نموده اند که به بعضی نکات آن اشارتاً پرداخته می شود:

– صفحه نخست نکته اول «صحبت در آرای اسپینوزا بدون شناخت نسبی حیات و افکار او چنان خواهد بود که ما از یک متفکر چند بعدی صحبت کنیم بدون آنکه بدانیم این ابعاد فکری از کجا و چسان در او تجمع کرده است که در سطح اندیشه ها شناور خواهیم شد، بدون آنکه سرچشمه را بدانیم»

خدمت آقای آریا، باید گفت با روح اسپینوزا، از آن جمله فیلسوفانی بوده که اگر کسی قدری در باب فلسفه مطالعه و شناخت داشته باشد به صورت نسبی می داند که او دارای چه خصوصیات، دانش علمی، فلسفی و افکار اجتماعی است. احیاناً اگر کسی نداند می تواند کمی خود را زحمت داده از طریق اینترنت با یکی دو کلیک بیوگرافی او را همان طوری که شما دریافته اید، در یابد. ولی به آن تفصیل که شما برای همه مطرح و تعیین تکلیف می کنید اگر کسی بخواهد پروسه زندگی و فراگیری معرفت های وی را از دامن مادر تا هنگام مرگ بنویسد، بعد به فلسفه وی بپردازد، اقلأً ایجاب نوشتن یک رساله را می نماید، مثلاً اینکه در چه رشته درس خوانده، نثر زبان را چگونه فرا گرفته، کدام کتاب ها را مطالعه نموده و چند تا کتاب و رساله نوشته و...؟ در آن صورت از حد یک مقاله فرارفته و برای خواننده هم دلگیر می شود.

نکته دوم «در مضمون ارائه شده تحت عنوان «نقد دین چیست و چرا پیش شرط آزادی است، توسط محترم نعیم بارز «ایوان گی یو استاد پوهنتون پاریس در تردید باورمندی دینی به سراغ اسپینوزا می رود تا بدان وسیله از این فیلسوف مذهب و خلیق، اما مطرود یهودیت، دلیل خویشتن را در تردید دین، بخصوص (یکتا پرستی) مبرهن سازد.»

آقای آریا، برداشت شما از منظور من درست است، اما برداشت من از منظور شما اینست که سعی ورزیده اید با اتکا به جولانگه تصورات باروخ اسپینوزا در باره «موجود نا متناهی»، «جوهر» و اشاره به افکار علامه صلاح الدین سلجوقی؛ شیخ اکبر محی الدین؛ ابن عربی و عرفای دیگر به این نوع باورمندی ها وجود «خدا» را مستند سازی

نموده و از آن طریق مهر تأیید بر حقانیت دین و به زعم خود زیر نام «یکتا پرستی» دینی بودن اسپینوزا را نشان دهید.

برای اینکه علت تلاش شما را در این زمینه به وضاحت بدانم چند نوشته گذشته تان را از نظر گذراندم و دریافتم که خود به دین و پیامبر اسلام باورمند هستید، این حق شما و هرکس دیگر است، اما با داشتن اعتقاد راسخ به دین، پرداختن به موضوعات فلسفی و رفتن به سراغ کار تحقیقی، کار فلسفه و تحقیق علمی را مشکل و خدشه دار می سازد و در نتیجه حاصل چندان مثبتی به بار نمی آید و چنانکه از نوشته تان پیداست سعی نموده اید افکار غیر دینی اسپینوزا را در باره ماورای طبیعت به (یکتا پرستی) توجیه کرده و نظر کارل یاسپرس فیلسوف دین شناس المانی را نیز مبنی بر حقانیت برداشت خود از وی شاهد آورید. در حالیکه «یکتا پرستی» و خصلت پرستیدن به هیچ وجه به اسپینوزا نمی چسبد.

اسپینوزا که در قرن ۱۷ می زیسته و تصورات وی در باره ماورای طبیعت جولان کرده، شاید حقتش بوده، اما در دنیای امروز بحث فلسفی پیرامون ماورای طبیعت جز خیال بافی محض چیز دیگری به حساب نمی آید زیرا پیشرفت های علمی و تکنولوژی بطلان همچو تصورات و خیال پردازی ها را برملا ساخته است.

میشل فوکوی فرانسوی فیلسوف قرن بیست به درستی گفته: فلسفه به منزله مربی امور تربیتی است ولی در موضع هستی شناسی کار فلسفه پایان یافته او می گوید: «ما دیر زمانی است می دانیم که وظیفه فلسفه کشف کردن آنچه مستور است، نیست بلکه این است که درست همان چیزی را ملموس سازد که ملموس است. یعنی همان چیزی را قابل نمایان شدن کند که چنان نزدیک، چنان بی واسطه، چنان تنگاتنگ با خود ما مرتبط است، که این را به همین خاطر درک نمی کنیم؛ در حالیکه وظیفه علوم فیزیک این است که آن چیزی را قابل شناسایی کنند که ما نمی بینیم» یعنی کار شناخت خدا و طبیعت را مربوط علم و از وظیفه دانشمندان تحقیق در باب تحلیل و تجزیه زرات اتمی که هستی جهان را می سازند و کار فلسفه را در شناخت پدیده های اجتماعی می بیند و بیشتر از هر چیز وظیفه فیلسوف و فلسفه را در این دیده که نشان داده شود ارتباط فلسفه با مناسبات قدرت چیست؟ چنانکه فوکو می گوید: «مناسباتی که ما اسیر آن هستیم و خود فلسفه دستکم نزدیک به صد و پنجا سال مبتلای آن بوده است»

بحث اسپینوزای هالندی در باره مابعد الطبیعی و یا تجسس در باره نخستین پدیده ای «قایم به ذات» که در عربی «واجب الوجود» یعنی آن جسم و چیزی که وجودش وابسته به چیز دیگر نباشد. در حوزه ای علمی هم گفته می شود تحقیق در باره نخستین ذره و پدیده ای که خود ثابت بوده، حرکت نکند ولی چیز دیگری را به حرکت آورد، مگر با همه تحقیقات و پیشرفت های علمی و شناخت اتم و اجزای آن، هنوز دانشمندان به شناخت آن ذره و آن پدیده ای یگانه نرسیده اند.

صفحه چهارم پاراگراف آخر: «در این مورد که دین و یا تعالیم ناشی از وحی، نتیجه «مفاهیم فلسفی و عقلی» نیستند و تنها راه رو آوردن به دین «ایمان پر شور است» باید دو نکته را با توجه به ایجاز کلام خاطر نشان کرد. نخست این ایراد که دین نتیجه مفاهیم فلسفی و عقلی نیست، بدین معنی است که باید دین نتیجه فلسفی می بود تا معقول و منطقی شمرده می شد، باید گفت که دین چه از لحاظ ارزش و مؤثریت اجتماعی و چه از دیدگاه منشاء و مبدا بر فلسفه

رجحان دارد که نمی تواند خود را در محدوده منطق فلسفی جا دهد و در عین حال به رسالت متعال خویش بپردازد. یعنی فلسفه قادر نیست همان «ایمان پر شور» که لازمه تحرک و جهد و اعتلای روحانی است در انسان پدید آورد» آقای آریا : نخست من و هیچ کسی دیگر نگفته که دین می باید فلسفی می بود زیرا در آن زمانه ها که سه دین یهودیت، عیسویت و اسلام در آسیای مرکزی ظهور کردند چیزی به غیر از جاهلیت، به نام فلسفه و دانش فلسفی و سیاسی وجود نداشت ولی در دنیای امروز واقعاً دیگر دین های غیر فلسفی بیش از پیش اعتبار شان را باخته اند و از حاکمیت در بخش وسیعی از جهان رخت بر بسته و جای شان را به حاکمیت های فلسفی چون فلسفه "جان استوارت میل" انگلیسی و غیره سپرده اند.

نکته دوم، اینکه می فرمائید «فلسفه قادر نیست همان ایمان پر شور که لازمه تحرک و جهد و اعتلای روحانی است، در انسان پدید آورد»

باید به عرض تان برسانم که فلسفه هم می تواند به ایمان پر شور تبدیل شود. مگر فلسفه مارکسیزم عملاً در بخش وسیعی از جهان شور و انقلاب به وجود نیاورد؟ مگر بر اساس فلسفه نژاد پرستی فاشیزم موسیلینی در ایتالیا و نازیسم هیتلری ایمان پر شور در آلمان برپا نکرد؟

صفحه پنجم پاراگراف دوم: «در مورد «امید» باید گفت که امید افق دیدگاه نگه دارنده انسان از نا امیدی و بی پناهی و بی ملجایی و اتکالیست ضرور و حتمی برای تداوم حیات در فرار از سقوط و نزول فلج کننده و کشنده، که باز هم یک پدیده منطقی و عاقلانه است»

آقای آریا: کلمه «امید» یا هر کلمه و اصطلاح دیگر از خود جان و عملکرد ندارند، این ما انسان ها هستیم که بنا بر اقتضای درک نفع و ضرر خود به آنها جان و مفهوم می بخشیم. مثلاً اگر نا دانسته و ناسنجیده رسیدن به یک هدف خیالی را در ذهن خود تعیین نموده و امید رسیدن به آن را به دل پیوریم، وقتی به آن هدف و مقصد نرسیم در نتیجه چیزی جز سرخوردگی و مایوسی نصیب ما نخواهد شد. پس هر امیدی «منطقی و عاقلانه» نیست بخصوص دل بستن به امید های موهوم دینی که برای غافل نگاه داشتن مردم عوام مطرح شده، انسان ها را از واقع بینی دور نگاه می دارد.

صفحه پنجم پاراگراف سوم: «هر گاه دین بیم دهنده انسان در رعایت اخلاق است و چون حافظ و ضامن ارزش های اخلاقی است، بنابراین آن یک بیم منطقی و معقول است»

آقای آریا: انسان خارج از دین هم می تواند ارزش های اخلاقی داشته باشد، مگر آن اخلاق که به روی ترس و بیم بنا شده باشد، ضعف انسان است، ارزش اخلاق آدمی آن است که هر کار و عملی را آگاهانه و از موضع انسان دوستانه با شجاعت انجام دهد. اما اخلاقی که بر پایه ترس و بیم استوار باشد، خصلت حیوانی و روش حاکمیت های استبدادی است که در دنیای امروز فعالیت های تروریستی به همین مقصد صورت می گیرد و طالب و داعش از همین موضع دینی تلقین شده برای ایجاد ترس و حراس در میان مردم وحشت ناکترین اعمال ویران گرانه و خون بارانه را انجام می دهند.

صفحه هشتم پاراگراف چهارم: گفته شده است اسپینوزا فلسفه خود را در خدمت آزادی قرار داده است و از قول او آمده است که «آزادی عمومی هنگامی به خطر می افتد که آزادی اندیشه افراد را محدود سازد و آدمیان را به سبب عقاید شان مجازات کنند چنانکه گویی داشتن عقیده ای خاص جنایت است» او می گوید «آزادی نه تنها برای خدا پرستی و پارسایی مردمان جامعه زیان ندارد بلکه از میان بردن آزادی سبب می شود که آرامش جامعه و خدا پرستی آدمیان نیز از میان برود»

محترم آقای آریا: این سخنان سپینوزا درست ترین موضع فکری یک انسان آگاه و دارای نیت نیک برای همه بشریت بوده که نهایت ستایش بر انگیز است. اما فراموش نکنیم که همواره حاکمیت های دینی زیر نام «خدا» مسأله شریعت و قوانین خود را مطرح نموده اند که مردمان روی زمین به جای سود و بهره بردن از جنبه های مثبت دین، بیشتر ظلم و استبداد و جنایات آن را لمس کرده اند.

لذا اگر فلسفه و هرچه می خوانیم برای این است تا دریابیم که کدام فلسفه و کدام قوانین عقلانی و علمی بهتر است که در پرتو آن آزادی و زندگی خوب داشته باشیم. پایان

